



گفت‌وگو باژیرو درباره کتاب «آمریکا در جنگ باخود»

دیگر در دموکراسی زندگی نمی‌کنیم

ترجمه: سهند ستاری

کرد، جنگ علیه فقر به جنگ علیه فقر بدل شده است.

در ضمن جنگی علیه طبقه کارگر و طبقه متوسط به راه افتاده است؛ چون تمرکز ثروت و قدرت بیش‌ازپیش در اختیار یک درصد بالایی از جامعه است. این جنگ که علیه همه غیر از نخبگان به راه افتاده، شاید در پیوند میان سرمایه‌داری فاسدی قابل رؤیت باشد که به بانکداران وال‌استریت کمک مالی می‌کند و یک نظام اقتصادی که اشتغال را به خارج از کشور می‌برد و مشتاقانه خانه‌های مردم را مصادره می‌کند. فرهنگ جنگی به ساخت زندان‌های خصوصی مشروعیت می‌بخشد تا سود هنگفتی به جیب بزند و فعالیتش را به یک بازار جدید گسترش دهد: بازار بازداشت مهاجران.

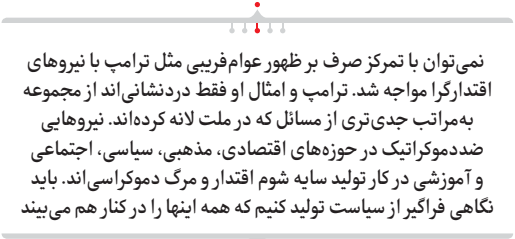
جنگ علیه شهروندی نیز در وضع قوانینی مشهود است که به مردم جواز حمل مخفیانه اسلحه را در محوطه‌های کالج‌ها می‌دهد، قوانینی اخلاقا فاسد و مدعی دفاع از خود که به افراد اجازه می‌دهد در صورت تهدید خط قبل از هر سؤالی شلیک کنند.

فرهنگ روبه‌افزایش خشونت، سرکوب و نظارت در ایالات متحده حاکی از دگرگونی خطرناکی است: تبدیل سیاست آمریکا به یک ماشین جنگی که در بسیاری از کارهای ترویرسم داخلی نمایان است که جامعه را به سته آورده؛ از مسمومیت میلیون‌ها کودک با سرب و تغییر شکل مراکز شهری به مناطق جنگی گرفته تا نظامی‌کردن مدارس دولتی و استفاده از ابزارمحوری خشونت در جامعه برای حل همه معضلات اجتماعی.

این وضع جنگی را در داخل و بیرون از کشور باید بخشی از سیاست جامع‌تر سرکوب و اقتدارگرایی دانست؛ مثلا باید اعمالی چون جاسوسی آژانس امنیت ملی از میلیون‌ها آمریکایی، برجس‌بازدن به مساجد به‌عنوان «سازمان‌های تروریستی»، اهریمن‌سازی از مهاجران مکزیکي، مسلمانان و معترضان در رسانه‌ها و سرکوب مخالفان را در کل جامعه مثل تکه‌های پازل به هم وصل کرد و بخشی از سیاست گسترده‌تر توتالیترسم دانست.

«خود واژه «جنگ» شکلی از تعلیم‌وتعلم عمومی است، جنگ چه یاد می‌دهد؟ چه سوره‌هایی تولید می‌کند؟ به چه میل‌هایی خوراک می‌رساند؟

«جنگ» نشان می‌دهد که بالاترین آرمان‌های کشور شده درگیری و نبرد، نظامی‌کردن، تولید خشونت دولتی، رقابت بدون نظارت، شکلی از مردانگی بیش‌ازحد و تنگنر که خشونت را اصل اولیه سازماندهی جامعه می‌داند. جذابیت استعاره جنگ در این است که زبانی تولید می‌کند که به چیزی می‌نارد که آمریکا باید شرمندehاش باشد؛ از جمله نظارت ملی، مجتمع‌های نظامی– صنعتی، جنگ علیه افشاکران، نمایش بی‌پایان خشونت در فرهنگ عمومی و جنگ‌های بی‌پایان برون‌مرزی، واژگان مربوط به جنگ اکنون دیگر عادی شده و امیال را به صورت عمومی تحریک می‌کند. آن‌هم نه‌فقط در نسبت با خشونت و ستیزهای اجتماعی بلکه در ایجاد کنشگرانی که در خدمت خشونت‌اند. خشونت عادی شده؛ ولی نه فقط همچون معیار نهایی حل معضلات، بلکه در ضمن به‌عنوان شکلی از لذت، به‌ویژه اگر به تولید بازی‌های ویدئویی خشن، فیلم‌ها و حتی سرریز خشونت در اخبار رسانه‌های اصلی نگاه کنیم. زندگی آمریکایی لبریز از خشونت است، طوری‌که بی‌رحمی نسبت به دیگران، قلدریابی و بی‌تفاوتی نسبت به رنج سایرین نشانه خوُسردی است. اوج لذت اکنون در قالب تصاویر توانمندسازی مردم می‌شود برای فهم گرفتاری‌های روزمره‌شان و یافتن ارتباط آن بی‌حس می‌کنند و هم ضریب لذت را بالا می‌برند.



نمی‌توان با تمرکز صرف بر ظهور عوام‌فریبی مثل ترامپ با نیروهای اقتدارگر مواجه شد. ترامپ و امثال او فقط دردشانی‌اند از مجموعه به‌مراتب جدی‌تری از مسائل که در ملت لانه کرده‌اند. نیروهایی ضدهموکراتیک در حوزه‌های اقتصادی، مذهبی، سیاسی، اجتماعی آموزشی در کار تولید سایه شوم اقتدار و مرگ دموکراسی‌اند. باید نگاهی فراگیر از سیاست تولید کنیم که همه اینها را در کنار هم می‌بیند

این بازگشت به توحش با این ارزش نولیبرال تقویت می‌شود که منافع شخصی را به برآوردن نیازهای دیگران ترجیح می‌دهد و ترغیب می‌کند. و تازه از این هم بدتر. همان‌طور که هانا آرتز زمانی گفته بود، فرهنگ جنگی بخشی از گونه‌ای بی‌فکری است که به امیال، ارزش‌ها و هویت‌های مشخصی مشروعیت می‌دهد، هویت‌هایی که مردم را در قبال خشونت‌ی که هرروزه دوروبرشان می‌بینند بی‌تفاوت می‌کند. نمی‌توان نوعی دموکراسی داشت که حول جنگ سامان یابد، چون جنگ زبان بی‌عدالتی است – در جنگ حلوا خیر نمی‌کنند، شفقت و ترحم بر نمی‌دارد، جنب از فرهنگ قساوت حکم می‌برد.

«انتز حیات بشر به داده‌های کتی و عدد و رقم‌ چطور به دودوستگاه فرهنگی خوراک می‌رساند تا ملتی بسازد که در جنگ با خود است؟ (ازجمله آزمون‌های عمومی مدرسه، رعایت حداقل‌ها در صدور محکومیت و دغدغه بازگشت سرمایه).

این زبان علانیات ابزاری ازجادرفته‌ای است که امکان برقراری ارتباط میان مسائل، ارزش‌ها و پرشنش‌هایی را سلب می‌کند که به شکل تجربی قابل حل نیستند. این وسواس همه‌گیر به عدد و رقم نماد پاپس‌کنیدن از مسئولیت‌های اجتماعی و اخلاقی است. استفاده تک بعدی از عدد و رقم مهم‌ترین صورت‌مسئله‌ها را پاک می‌کند: چه چیزی به زندگی معنا می‌بخشد؟ عدالت چیست؟ خوشبختی در چیست؟ تمامی این چیزها در گفتار کتی‌گر غییرقابل اندازه‌گیری است. این نوع بونژیتویسم به شکلی از بی‌فکری میدان می‌دهد، عاملیت انتقادی را تضعیف می‌کند، مردم را مستعد خشونت و هیجان‌زدگی می‌کند نه تعقل، تقلیل همه چیز به عدد و رقم، شکلی از بی‌سوادی شهروندان را به وجود می‌آورد، زیر پای تصور اخلاقی را خالی می‌کند، همدلی را از بین

اندیشه



می‌برد و سیاست را از کار می‌اندازد.

وسواس به عدد و رقم ابزار مناسبی می‌شود برای واگذاشتن هرآنچه نمی‌توان اندازه‌گیری کرد و بدین‌سان بساط یک‌سری مسائل را از عرصه عمومی برمی‌چند، مسائل مهمی که نیاز دارند به مباحثه، قضاوت آگاهانه، تعمق و در عین‌حال جدی‌گرفتن اموری از قبیل آگاهی تاریخی، حافظه و زمینه بحث. تجربه‌گرایی همواره با جوامع اقتدارگر خوب کنار آمده و در تقلیل شجاعت و عاملیت مدنی به منطق ابزاری مؤثر بوده است. منطق ابزاری مسئولیت اجتماعی و سیاسی را از حوزه ملاحظات اخلاقی و سیاسی خارج و با این کار از مردم سیاست‌زدایی می‌کند، وسواس آمریکا نسبت به معیارها و داده‌های کتی دردنشانی است از تعلیم‌وتعلم سرکوب‌محور آن. امروزه ارزش‌های عددی بر آموزش مسلطند، فرهنگ را در وسیع‌ترین معنا به فرهنگ کسب‌وکار تقلیل می‌دهند و به بچه‌ها می‌آموزند مدارس عمدتا به این دلیل وجود دارند که تخیل را بکشند و همه را هم‌رنگ جماعت کنند. لئون ولتزینر [نویسنده، منتقد و روزنامه‌نگار معاصر آمریکایی] در ست می‌گوید که تقدیس بی‌حساب‌وکتاب، معیارهای اندازه‌گیری تمایز را «بین دانش و اطلاعات» پاک می‌کند و داده‌های کتی را خردورزی جا می‌زند.

این بدان معنا نیست که همه داده‌ها بی‌ارزش‌اند یا جمع‌آوری داده‌ها کاملا به نفع فرایند سرکوب است. با این‌حال، تقدیس غالب از داده‌ها، معیارهای سنجش و کمی‌گرایی تجربه انسانی را یکدست و بی‌روح می‌کند، تشخیص را به دیگری می‌سپارد و پیچیدگی جهان واقعی را تحریف می‌کند. پرشنش پارادایم اندازه‌گیری از حیث سیاسی و اخلاقی روح بشری را سست و زمین‌گیر می‌کند.

«همان‌طور که اغلب گفته‌اید و نوشته‌اید، برخلاف چپ‌ها، راست‌ها کارکرد تعلیم‌وتعلم دودوستگاه‌های بزرگ فرهنگی را جدی می‌گیرند. نیروهای مرفقی را رهاکردن این میدان چه چیزی را از دست می‌دهند؟

با بی‌توجهی به کارکرد تعلیم‌وتعلم در دودوستگاه فرهنگی غالب، بسیاری از چپ‌گرایان توانایی درک این موضوع را از دست داده‌اند که چگونه سلطه و مقاومت در سطح زندگی روزمره حضور دارند. مدت مدیدی است که تعریف چپ‌ها از سلطه متکی بر اصطلاحاتی به‌شدت ساختاری بوده، به‌ویژه ساختارهای اقتصادی. بسیاری از چپ‌ها می‌پندارند تنها شکل سلطه، سلطه اقتصادی است، آنها از این نکته غافل‌اند که بحران‌های رخ داده در قلمرو اقتصاد، تاریخ، سیاست و عاملیت با بحران در عرصه ایده‌ها هم‌ارز یا هم‌راز نبوده‌اند. آنها متوجه نیستند که برای تغییر آگاهی چقدر زحمت لازم است و نمی‌دانند که مسئله هویت‌یابی چقدر در فهم پایدار از سیاست نقش محوری دارد. مردم فقط به سیاستی واکنش نشان می‌دهند که در ارتباط با وضعیت آنهاست. چپ از این موضوع غفلت کرده که چگونه مسائل مربوط به هویت‌یابی و محوریت عقیده، باور و افق برای سیاست‌سازی مردم می‌شود برای فهم گرفتاری‌های روزمره‌شان و یافتن ارتباط آن ابعاد پیکار را دست‌کم گرفته است.

ظاهرا چپ کمتر تمایلی دارد به مقوله آموزش به‌عنوان هسته فکر و نظر مردم ببردازد. آموزش مردم را قادر می‌کند تشخیص دهند برای صحبت از معضلاتی که در زندگی روزمره با آنها سروکله می‌زند به زبان جدیدی نیاز دارند. آنچه در اینجا بسیار حیاتی است نیاز به ایجاد سیاسی است که در آن تعلیم‌وتعلم محور توانمندسازی مردم می‌شود برای فهم گرفتاری‌های روزمره‌شان و یافتن ارتباط آن با ساختارهای بزرگ‌تر.

«دوست دارید مردم چه چیزی از کتاب‌تان بیاموزند؟

بی‌شک حیاتی است به مردم بیاموزیم تشخیص دهند دموکراسی آمریکایی در بحران است و نیروهای تهدیدکننده‌اش قوی‌اند و باید رؤیت‌پذیر شوند. در این خصوص از ترکیب نولیبرالسم، نژادپرستی نهادینه‌شده، نظامی‌کردن، نژادپرستی، فقر، نابرابری ثروت و قدرت و مسائلی از این دست سخن می‌گوییم که دموکراسی را تضعیف می‌کند.

ما دیگر در یک دموکراسی زندگی نمی‌کنیم. افسانه دموکراسی باید برچیده شود. برای اینکه بفهمیم چرا، باید این نقطه‌ها را به هم وصل کنیم و اشکال عموما مجزا و پنهان سلطه را رو آوریم– از جنگ علیه ترسور و نابرابری عظیم ثروت و قدرت گرفته تا ظهور حبس گسترده مردم و تخریب آموزش عالی و عمومی. باید آشکار کرد تصمیمات یک دولت و شرکت‌ها می‌گیرند به‌نفع عموم مردم نیست. ما باید جنگ علیه جوانان سیاه را به جنگ علیه کارگران و جنگ علیه طبقه متوسط وصل کنیم و پرده از روال‌های سیستمی برداریم که اخاذی می‌کنند، از زندان همچون یک طرح رفاه اجتماعی استفاده می‌کند و پلیس را به‌عنوان نیروی سرکوب و تروریسم داخلی نظامی می‌کند. ما باید یاد بگیریم چگونه مشاغل فردی را در مسائل اجتماعی کلان ترجمه کنیم، یک سیاست جامع و حزب سبوم ایجاد کنیم که هدفش نه اصلاح سیستم بلک باسزازی آن باشد. همان‌طور که مارتین لوترکینگ در اواخر عمرش گفت، جنگ در داخل را نمی‌توان از جنگ در خارج از مرزها جدا کرد. چنین پیوندهایی همچنان برای یک پروژه دموکراتیک حیاتی است.

در سطحی دیگر، کتاب نشان می‌دهد نمی‌توان با تمرکز صرف بر ظهور عوام‌فریبی مثل ترامپ با نیروهای اقتدارگر مواجه شد. کتاب نشان می‌دهد چگونه ترامپ و امثال او فقط دردنشانی‌اند از مجموعه به‌مراتب جدی‌تری از مسائل که در ملت لانه کرده‌اند. نیروهایی ضدهموکراتیک در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و آموزشی در کار تولید سایه شوم اقتدار و مرگ دموکراسی‌اند. به این معنا ما باید نگاهی فراگیر و به‌هم‌پیوسته از سیاست تولید کنیم که همه اینها را در کنار هم می‌بیند. چنین سیاست جامعی نه‌تنها به گفتار نقد همیشگی نیاز دارد بلکه نوعی مقاومت می‌طلبد که به امکان‌های واقعی سیاستی گره خورده که هدفش بازپس‌گیری آرمان‌ها و وعده یک دموکراسی واقعی است.

منبع: Truthout

هنری ژیرو و تعلیم‌وتعلم انتقادی

هنری ژیرو (۱۸ سپتامبر ۱۹۴۳) نظریه‌پرداز و محقق کانادایی–آمریکایی، از بنیان‌گذاران نظریه تعلیم‌وتعلم (پداگوژی) انتقادی است. انتشارات راتلج در سال ۲۰۰۲ ژیرو را یکی از پنجاه متفکر برجسته و تأثیرگذار آموزشی دوران مدرن دانست. او در دانشگاه‌های میامی، بوستون و پنسیلوانیا تدریس کرده و از سال ۲۰۰۴ تاکنون در دانشگاه مک‌مستر کانادا مشغول به تدریس است. اهمیت فعالیت نظری ژیرو بیشتر به‌دلیل پرداختن به مسائل بزرگ و بحرانی روز جوامع و به‌خصوص جامعه آمریکا است. او با نگاهی انتقادی سیاست‌های نومحافظه‌کاران و نولیبرال‌ها را چه در دوران ریگان و چه دوران بوش‌ها و اوباما می‌کاود و سیاست‌های همه این‌دولت‌ها را در ارتباط با جوانان غلط و مخرب می‌داند.

سراغا بسیاری از تحلیل‌های او از نقش معلم و نظام آموزشی آمریکا به سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۵ برمی‌گردد که در دبیرستان تاریخ درس می‌داد. او در سال‌های پراشوب دهه ۱۹۶۰ به نظر جامعه‌گسی تقریبا روشن است که سامانه آموزشی به کدام سمت هدایت می‌شود و دلیلی برای این جهت‌گیری وجود دارد؛ باید به‌گونه‌ای به مردم آموزش داد که گریبان ما را نگیرند؛ همان‌طورکه امرسون مدت‌ها پیش عنوان کرد. هم اکنون، از سطح مهدکودک تا کلاس ۱۲، تلاشی برای نابودی سامانه آموزش همگانی در جریان است. مقصود اصلی مدارس چهارتر همین است. این مدارس هیچ نتیجه بهتری به دست ندادند. آنها از آشخور عمومی تغذیه می‌کنند، دولت هزینه‌شان را تأمین می‌کند؛ اما اساسا بیرون از نظام همگانی قرار می‌گیرند و تحت نظارت بخش خصوصی قرار دارند. در عمل خصوصی شده‌اند. این مدارس اصول اخلاقی در سامانه آموزش همگانی را به نابودی می‌کشانند. سامانه آموزش و پرورش همگانی بر همبستگی استوار است. فرض بر این است که برای ما مهم است که کودکان دیگر– کودکانی که نمی‌شناسیم و کاری با آنها نداریم– فرصت مدرسرفتن پیدا کنند؛ سامانه آموزش همگانی به همین دلیل وجود دارد. این همبستگی اجتماعی است.

چامسکی اضافه می‌کند دلیل حمله به تأمین اجتماعی هم همین است: هیچ توجیه اقتصادی برای این حمله وجود ندارد. تأمین اجتماعی در وضعیت خوبی قرار دارد. با اندکی ترمیم می‌تواند به طور نامحدود ادامه پیدا کند. اما همیشه از آن به عنوان یکی از مشکلات بزرگ یاد می‌شود؛ مشکلی که باید درمورد آن اقدامی کرد. به گمان من مسئله همان است؛ نادرست. تأمین اجتماعی بر این تصور استوار است که ما باید چامسکی اضافه می‌کند دلیل حمله به تأمین اجتماعی هم همین است: هیچ توجیه اقتصادی برای این حمله وجود ندارد. تأمین اجتماعی در وضعیت خوبی قرار دارد. با اندکی ترمیم می‌تواند به طور نامحدود ادامه پیدا کند. اما همیشه از آن به عنوان یکی از مشکلات بزرگ یاد می‌شود؛ مشکلی که باید درمورد آن اقدامی کرد. به گمان من مسئله همان است؛ نادرست. تأمین اجتماعی بر این تصور استوار است که ما باید

در سال ۱۹۹۲ از دانشگاه کارنگی ملون دکترای گرفت و در دانشگاه میامی مشغول به تدریس شد. ژیرو در این مدت بسیار متأثر از فعالیت‌های نظری و تحقیقاتی مؤسسه «جامعه‌شناسی نوین آموزش» بریتانیا بود که افرادی چون برنشتاین، ویلیس و استوارت هال تأسیس کرده ترس، مارکس، نیامین، گرامسکی، مارکوزه و حتی زیگمونت باومن از دیگران متفکرانی هستند که ژیرو بسیار از آنها تأثیر گرفته است. آغاز نظریه‌پردازی او هم‌زمان بود با انتشار اولین کتابش «ایدئولوژی، فرهنگ و فرایند تحصیل» در سال ۱۹۸۱. او در این سال‌ها کوششید با نظریه‌پردازی در باب تغییر نظام تعلیم‌وتعلم به گسترش دموکراسی رادیکال کمک کند. او همچنین به‌شدت از منتقدان گرایش‌های ضددموکراتیک نولیبرالسم، نظامی‌گری، امپریالیسم و بنیادگرایی است. آثار اخیر ژیرو بیشتر متمرکز بر «پداگوژی عمومی» است؛ اصطلاحی که او در توصیف ماهیت رسانه‌های جدید و نیروهای سیاسی آموزشی فرهنگ جاری در جهان ابداع کرده است. او به مجموعه افق نظریه ژیرو را می‌توان در چند راستا دنبال کرد: مقاومت و مبارزه با سلطه، روشنفکری عمومی، تأکید بر نقش معلمان به‌عنوان روشنفکران عمل‌گر، نقش فعالیت‌های فرهنگی بر فرهنگ عمومی، مطالعات فرهنگی کودکان، سینما و نقد نولیبرال‌لیسم.

ژیرو تاکنون نزدیک به شصت عنوان کتاب منتشر کرده است که ازجمله می‌توان به «پداگوژی و سیاست امید» (۱۹۹۷)، «نسل رهاشده: دموکراسی فرای فرهنگ ترس»، (۲۰۰۳)، «اعتیاد آمریکا به تروریسم» (۲۰۱۶) و «آمریکا در جنگ با خود» (۲۰۱۶) اشاره کرد.

بررسی

چالش‌های جدید پیش‌روی امپراتوری

جواد لگزریان

نوآم چامسکی، زبان‌شناس، فیلسوف و نظریه‌پرداز آمریکایی، در گفت‌وگو با دیوید بارسامیان در کتاب «نظام‌های سلطه»، از مسائل جهان امروز می‌گوید. چامسکی به نحوی هوشمندانه از «مدل تجاری آموزش» حرف می‌زند که با حمله به امر آموزش و تأمین اجتماعی، جامعه را به مسیر قهقرا سوق می‌دهد.

او نخست با مثالی روشن، وضعیت دانشگاه‌های آمریکا را نشان می‌دهد: کالیفرنیا یکی از ثروتمندترین مناطق دنیاست؛ اما هم‌اکنون دچار محدودیت‌های شدید بودجه‌ای است. در این ایالت دانشگاه‌های دولتی اصلی، یعنی برکلی و یوسسی‌ال‌ای که کل سرسبد دانشگاه‌ها محسوب می‌شوند، در عمل تحت خصوصی‌سازی قرار می‌گیرند. شهریه‌ها سرسام‌آورند. هزمن، نظام کالج ایالتی به اندازه‌ای در حال تنزل است که دانشجویان و آموزگاران قصد دارند اعتصاب هماهنگی را علیه کاهش بودجه به راه بیاورند. دانشگاه ایالتی کالیفرنیا اعلام کرد هیچ دانشجویی را برای ترم بهار ۲۰۱۳ نخواهد پذیرفت. سامانه آموزشی برای عموم مردم در حال تنزل است؛ اما برای خواص و ثروتمندان و گروه کوچکی که برای دریافت بورسیه برگزیده می‌شوند، آموزش خصوصی وجود دارد. این نظام، به‌طور مشخص نظامی دوطبقه‌ای است. یکی از رویدادهای شگفت‌آوری که در سال‌های اخیر رخ داده، شرکتی‌شدن دانشگاه‌هاست. این اتفاق به شیوه‌های گوناگون خود را نشان می‌دهد. افزایش سریعی در شمار مدیران و لایه‌های مدیریتی رخ داده است. اینها باعث شکل‌گیری ذهنیتی شرکتی می‌شود. هر مدیر جدید نیاز به معاون دارد و آن معاون خود نیاز به زیردست دیگری دارد. درهمین‌حال نقش هیات علمی در اداره دانشگاه به‌شدت در حال کاهش است. در این‌باره بنجامین گینگسبرگ کتاب سودمندی با نام «سقوط هیات علمی» نوشته است. به نظر چامسکی تقریبا روشن است که سامانه آموزشی به کدام سمت هدایت می‌شود و دلیلی برای این جهت‌گیری وجود دارد؛ باید به‌گونه‌ای به مردم آموزش داد که گریبان ما را نگیرند؛ همان‌طورکه امرسون مدت‌ها پیش عنوان کرد. هم اکنون، از سطح مهدکودک تا کلاس ۱۲، تلاشی برای نابودی سامانه آموزش همگانی در جریان است. مقصود اصلی مدارس چهارتر همین است. این مدارس هیچ نتیجه بهتری به دست ندادند. آنها از آشخور عمومی تغذیه می‌کنند، دولت هزینه‌شان را تأمین می‌کند؛ اما اساسا بیرون از نظام همگانی قرار می‌گیرند و تحت نظارت بخش خصوصی قرار دارند. در عمل خصوصی شده‌اند. این مدارس اصول اخلاقی در سامانه آموزش همگانی را به نابودی می‌کشانند. سامانه آموزش و پرورش همگانی بر همبستگی استوار است. فرض بر این است که برای ما مهم است که کودکان دیگر– کودکانی که نمی‌شناسیم و کاری با آنها نداریم– فرصت مدرسرفتن پیدا کنند؛ سامانه آموزش همگانی به همین دلیل وجود دارد. این همبستگی اجتماعی است.

چامسکی اضافه می‌کند دلیل حمله به تأمین اجتماعی هم همین است: هیچ توجیه اقتصادی برای این حمله وجود ندارد. تأمین اجتماعی در وضعیت خوبی قرار دارد. با اندکی ترمیم می‌تواند به طور نامحدود ادامه پیدا کند. اما همیشه از آن به عنوان یکی از مشکلات بزرگ یاد می‌شود؛ مشکلی که باید درمورد آن اقدامی کرد. به گمان من مسئله همان است؛ نادرست. تأمین اجتماعی بر این تصور استوار است که ما باید



نظام‌های سلطه

ترجمه: امیرحسین مدبرنیا

ناشر: دنیای نو

قیمت: ۱۸۵۰۰ تومان

به دیگران هم توجه نشان دهیم، باید برائتان اهمیت داشته باشد که سالمندانی که نمی‌شناسیم هم زندگی آبرومندانه‌ای داشته باشند. اما گویا نباید چنین چیزی وجود داشته باشد. اگر در جایی بیوهای به غذا دسترسی ندارند، برخی دیگر از آن بیرو می‌خورند. ما مردم نامناسی را به هسری برگزید یا به درستی سرمایه‌گذاری نکرد. در جامعه‌ای که هرکس به فکر خودش است، هیچ‌کس برای دیگری در نمی‌سوزاند.

و اینجاست که چامسکی نظام نولیبرال را منتهم ردیف اول می‌بیند: هم این رویدادها بخشی از بورشی همه‌جانبه به آموزش است که خود قسمتی از بورشی گسترده‌تر به تمام جامعه است. همان برنامه نولیبرالی است که اعتراضات گسترده‌ای را با اشکال مختلف در کشورهای مختلف در پی داشته است؛ از جنبش اشغال در آمریکا تا میدان تحریر در قاهره. نظام نولیبرال نظامی به‌شدت آسیب‌زاست؛ به‌جز برای افراد بسیار ثروتمند. چامسکی تأکید دارد در بلندمدت، سرمایه‌داری کم‌وبیش یک تناقض است: اساس سرمایه‌داری بر تولید برای سود است نه برای نیاز. به علاوه، سرمایه‌داری برای تولید بهره بر رشد پایدار استوار است که به خودتخریبی منجر می‌شود؛ فارغ از اموری همچون رشد پایدار انحصارگرایی، افزایش شمار انحصارهای چنگدانه و نیز تولید بیش از اندازه و کاهش میزان بهره. اینها گرایش‌های بلندمدتی هستند که می‌توان به تأخیرشان انداخت، اما در ذات سرمایه‌داری وجود دارند و دست‌کم در نظام فعلی چیزی از پایه ایراد دارد. اینجا به ارزش‌ها می‌رسیم. آیا می‌خواهیم نظامی داشته باشیم که در آن برخی مردم دستور می‌دهند و برخی دیگر از آن بیروی می‌کنند؟ یا سولت عمیق‌تری است. آیا ما این امر را در نظام سیاسی هم می‌خواهیم؟ آیا ما این را در نظام اقتصادی هم می‌خواهیم؟ به‌خصوص با درنظرگرفتن اثر دوسویه این دو بر یکدیگر، یعنی تمرکز ثروت که به‌شدت بر قدرت سیاسی هم تأثیر دارد. با آیا باید به سمت تشکیلاتی اقتصادی حرکت کرد که نیروی کار و اجتماعات آن را اداره می‌کنند؟ نام این تشکیلات را هرچه می‌خواهید بگذارید. اگر دوست دارید می‌توانید اسمش را سرمایه‌داری بگذارید. اما جهت مشخصی وجود دارد که سیاست می‌تواند به آن سمت حرکت کند؛ دموکراسی بیشتر.

چامسکی در این راستا از کام‌های گوناگون در حال برداشته‌شدن می‌نویسد: سازمانی جدید در حال شکل‌گرفتن است به نام سازمان بین‌المللی جامعه مشارکتی که به‌طور عمده محصول گروه زیت‌نت است. کارگران متحد فصولا با همراهی موندرآگون، به ابتکار جدیدی دست زده‌اند؛ موندرآگون مجتمع عظیمی است واقع در سرزمین باسک (اسپانیا) که تحت مالکیت کارگران و عموم مردم قرار دارد. موندرآگون، مجتمع‌های اقتصادی صنعتی، بانک‌ها، بیمارستان‌ها و خانه‌ها را اداره می‌کند. این مجتمع عظیم از لحاظ اقتصادی بسیار موفق است و ساختار بسیار پیچیده‌ای دارد. موندرآگون در اقتصاد بین‌المللی سرمایه‌داری (شبه‌بازار) عمل می‌کند که معمولاً پیامدهای ناخوشایندی در پی دارد. اما [حتی با وجود این شرایط] چیزهایی مانند موندرآگون می‌تواند به آن جایز بدل شوند که میخائیل باکونین آن را «بذره‌های آینده» در جامعه کنونی نامید. به گمان من در طولانی‌مدت این روش بسیار بافلا‌نتر است.